

راهکارهای تقویت فرهنگ بومی و منطقه‌گرایی در مسکن معاصر با نگاهی به حس مکان

امیر فرجی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۱۱

چکیده

با توجه به معنای فرهنگ که عبارت است از مجموعه انتخاب‌های جمعی گروهی از مردم از میان عوامل مختلف، در این پژوهش در پی یافتن پاسخ این سؤال خواهیم بود که با توجه به معماری بومی - ملی ایرانی، فرهنگ بومی - منطقه‌ای چه تأثیری می‌تواند در احداث مسکن مسکونی داشته باشد؟ لذا با توجه به اصول منطقه‌گرایی تلاش می‌شود به این سوال پاسخ داده شود. باید گفت که: مجموعه طیف‌ها و تقابل‌ها در مورد مسکن منطقه‌ای را با توجه به عوامل طبیعت، کالبد و فرهنگ می‌توان به دو قلمرو دسته بندی کرد: قلمرو سرزمینی (مرتبط با شاخصه اقلیم و کالبد) و قلمرو زندگی (مرتبط با فرهنگ و شیوه زندگی) که در این بررسی به عوامل سرزمینی به عنوان آشکارترین عوامل مؤثر بر شکل‌گیری خانه پرداخته شده است. نتایج نشان می‌دهد که آنچه از مسکن بومی منطقه فهمیده می‌شود این است که شکل‌گیری معماری و به ویژه مسکن بومی، بیش از امروز بر پایه منطق بوده است. احترام به طبیعت و جهات مناسب جهت‌گیری بنا، هماهنگی با شیب و توپوگرافی زمین، ساخت و ساز با مصالحی که منطقه در اختیار ما می‌گذارد، ضمن هماهنگی با اقلیم منطقه از نظر اقتصادی به صرفه هستند و این‌ها همه و همه از تفکری منطقی که با آزموده شدن و تجربه شدن در گذر سالیان به دست آمده حکایت دارد و اشاره به تأکید منطقه‌گرایی بر آزموده‌ها در مقابل اندوخته‌ها دارد.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ بومی، منطقه‌گرایی، مسکن، معماری بومی - ملی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واقعیت جامعه امروزی ما و مواجهه افشار گسترده‌ای از جامعه با کمبود مسکن و گرانی باعث شده که صاحب خانه شدن نعمتی به حساب آید تا آنجا که هرگونه مسکنی بهتر از بی‌مسکنی است و آنچه در حد گسترده از طریق انبوه‌سازان عرضه می‌شود، آپارتمان‌هایی هستند که گذشته از ارزش پولی و بی‌ارزشی معماری آنها، حتی امکان پاسخ-گویی به نیازهای بیولوژیک را ندارند. شرایط موجود آدمی را وامی دارد که از داشتن هرگونه سرپناهی راضی و خشنود باشد، بدون آنکه به کاستی‌ها و به معماری آن بیندیشد. نعمت صاحب خانه بودن مهم‌ترین اولویت اسکان است. ولی جادار بودن خانه، کیفیت اجرا و جوابگویی به مسائل اقلیمی همه و همه فرعی بر اصل هستند. دیوارهای نازک و کیفیت پایین اجرا، پنجره‌های بزرگ از کف تا سقف و مقولاتی از این دست حتی به عملکرد و اقلیم هم پاسخ نمی‌گویند، چه رسد به راحتی خانه‌ها و هماهنگی با شیوه زندگی مردم. به همین دلیل است که امروزه مسکن عمدتاً در میان مردم به معنای قرار گرفتن سقفی بر بالای سر و به زیر آوردن چند مترمربع زمین به کار می‌رود. این مسکن تنها قادر به پاسخگویی به نیاز حداقلی اسکان انسان است و طبق سبکی که در دوره مدرن سبک بین‌الملل خوانده می‌شد دارای روابط به خصوصی میان فضاها بوده و اغلب شامل فضاهای وسیعی بدون عملکرد به خصوص است تا بتواند فعالیت‌های گوناگون را در خود جای دهد و به همین دلیل عناصر کالبدی ساختمان در این سبک به حداقل رسیده است. این روش از ساخت و ساز همان طور که از نام آن برمی‌آید مدعی بوده که متعلق به جای خاصی نیست و فرمولی است که می‌تواند برای همه جهان مورداستفاده قرار گیرد. اما با گذر سالیان ضعف‌های این سبک خانه‌سازی و در واقع این طرز فکر صرف مادی بر همگان آشکار شده و مشخص شد که در این نوع تفکر هدف غایی سکونت که همان آرامش است اتفاق نمی‌افتد. چنانکه لوکوربوزیه نیز اسکان نادرست انسان را علت واقعی و ریشه‌ای ناآرامی‌های اجتماعی میدانند که ضمن خاطر نشان کردن ضعف تفکر مادی و حداقلی در طراحی مسکن به اهمیت اجتماعی سکونت در جامعه اشاره دارد.

اگرچه یکسان‌سازی به وجود آمده در حوزه مسکن در پی سبک بین‌الملل و دوران تاخت و تاز بی‌چون و چرای دیدگاه‌های اثباتی مدرن و شیفتگی نسبت به تکنولوژی حادث شد و اکنون سالهاست آن دوران سپری شده و عموماً حرفی از سبک بین‌الملل در بحث‌های روز معماری به گوش نمی‌رسد، اما کماکان در کشور ما به ویژه در ساخت مسکن شیوه‌ای از ساخت و ساز متأثر از آن دوره جریان دارد که نسبت به بعد معنایی مسکن بی‌توجه بوده و حتی بعد مادی مسکن را به دلیل نادیده‌گیری ویژگی‌های محیطی بستر طراحی تأمین نمی‌کند.

برای درهم شکستن این تصویر رایج در طراحی مسکن و برداشتن گامی در جهت بهبود وضع موجود چاره‌های جز تدقیق مفهوم سکونت و ریشه‌یابی آن نداریم. در ریشه‌یابی سکونت آن گونه که شولتز (شولتز ک. ن.، ۱۳۹۳) نیلاندر و (۱۳۹۰) بیان می‌دارد، انسان کهن به منظور مقابله با احساس گم‌گشتگی در عالم بود که با ساختارمند کردن قلمروهایی که با جهت‌های طبیعی معین شده بود سعی در قابل فهم کردن محیط خود و در نتیجه کسب شناختی از خود برآمد و سکونت بیانگر برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض است. انسان زمانی بر خود وقوف می‌یابد که مسکن‌گزیده و در نتیجه هستی خود در جهان را تثبیت کرده باشد. به همین علت است که وی سکونت را با

واژه های هویت و موقعیت مرتبط میدانند. به گونه ای بخشی از هویت ما را مکانی که در آن هستیم تشکیل داده است و هنگام معرفی خود از مکان به عنوان شاخص استفاده می کنیم. محل یا مکان جغرافیایی با افشای خود «جایگاه اختصاصی فرد را بر وی می نمایند و به خاطر این ارتباط است که زندگی درست و روا» گشته و سرشار از معنی می شود. مکان با برقراری اتحاد بین جمعی از انسانها آنان را هویتی مشترک بخشیده و از این رو پایه های هم نشینی و جامعه را استوار می گرداند (شولتز ک. ن.، ۱۳۹۵) در واقع می توان این طور نتیجه گرفت که برای مقابله با مشکل بی هویتی مسکن باید شخصیت آن را وابسته به مکانی مشخص دانست تا بتواند هویت خود را بر اساس آن مکان مشخص باز یابد.

پس یک سکونت اصیل باید هویت بخش و موقعیت مند باشد و شخصیتی از محیط اطرافش را باز نماید. در توضیح فهم این رساله از واژه هویت که در بحث معماری عمدتاً با واژه هایی چون فرهنگ و هویت فرهنگی می آمیزد می توان فرهنگ را با غشای سلولی مقایسه کرد (کاپرا، ۱۳۹۱). غشای سلولی پیوسته مرزی را تولید و باز تولید می کند که محدود کننده است اما به آن هویت می بخشد. فرهنگ نیز به معنای تعیین کننده محدوده رفتارهای پذیرفته شده در هر جامعه به مانند غشای سلولی عمل می کند و مرز اجتماعی فرهنگی عاملی محدود کننده برای رفتارهای یک جامعه است اما سبب هویت یابی آن می شود. پس اینجا پس از واژه های فرهنگ و هویت که به طرز غیر قابل گسستی در هم تنیده هستند به واژه مرز می رسیم که علاوه بر هویت بخشی، به نوعی تعیین موقعیت نیز اشاره دارد. در اینجا هدف این است که در جهان یکپارچه شده کنونی با باز شناخت مرزها هم به لحاظ جغرافیایی و هم فرهنگی با دیدی متمرکز تر به فرآیند سکونت پرداخته شود. و بر این اساس برای پژوهش مسیری ترسیم می شود که بتوان مراحل ساخت یک اثر معماری بامعنا که در مقیاس هویت فردی و سکونت خصوصی نام خانه را به خود می گیرد، این چنین برشمرد:

۱. تعریف یک محدوده به منظور شناخت آسان تر محیط و هویت بخشی به آن که لازمه آن تعریف یک مرز است.

۲. شناخت موقعیت خود در آن محدوده

۳. ساختی که محدوده هویت بخش را توضیح دهد.

با توجه به این موارد، فهمیده می شود که آنچه مسکن امروز ما را با فقدان شخصیت منحصر به خود مواجه کرده همین آزادی بیش از حد محدوده است که سبب کمرنگ شدن هویت و بیگانگی دوباره شده است. آزادی ای که علاوه بر ضعف در پاسخگویی به مسائل معنایی، مخدوش ساختن مرزهای هویتی و بار آوردن ناآرامی انسان، حتی در دیدی مادی نیز تقریباً بی توجه به عوامل محیطی بوده و سعی بر آن دارد تا به وسیله مصرف بی وقفه انرژی آسایش جسمانی مورد نیاز در خانه را فراهم آورد. پس از آنجائی که سکونت در یک موقعیت به معنای محدود کردن یک منطقه یا یکجا است، چون یک درون در میان یک بیرون می شود و در این صورت جای پایی به دست آورده و هویت مندی ممکن می شود (نیلاندر به نقل از شولتز، ۱۳۹۰) و اینجاست که در ضرورت و اهمیت پژوهش آشکار می شود که بحث سکونت و تلاش برای ارتقای آن امری حیاتی بوده و می توان ادعا کرد اگر عمل سکونت به درستی انجام پذیرد و خانه

ضمن بازنمایاندن جهان اطرافش پناهی جسمی روانی برای انسان باشد، انسان می تواند به درک و شناختی از خود برسد. لازم به ذکر است که هدف از تأکید بر خصوصیات منحصر به فرد منطقه ای و کاربرد آن در طراحی مسکن، اثبات برتری یک منطقه نسبت به مناطق دیگر و یا حتی معرفی معماری یک منطقه به شکلی اغراق شده نیست، بلکه هدف این است تا با تأکید دوباره بر این ویژگی های منطقه ای به مسکنی دست پیدا کنیم که در آن با بی توجهی صورت گرفته به بستر طراحی که باعث عدم پاسخگویی به نیازهای کاربران و جبران این بی توجهی از طرق دیگر نظیر مصرف بیشتر انرژی و نظایر آن می شود، مقابله شده و به نحوی کفه ترازویی را که سالهاست بدون دلیل منطقی و بدون طی کردن سیر تاریخی طی شده در جهان، به نفع معماری جهانی سنگین تر است را با تأکید و شناخت ویژگی های منطقه ای دوباره به تعادل در آوریم. در حقیقت واقع شدن در یک منطقه و توجه به بنا در یک محیط و تعامل دوسویه آن ها الزاماتی را برای طراحی به ویژه طراحی مسکن می طلبد که باید به آنها پاسخ گفت تا آسایش و آرامش موردنیاز مسکن تأمین شود. لذا سوالات این پژوهش اینست: که چگونه می توان مسکنی طراحی کرد که با بهره گیری از مکان واقع شده در آن، واجد شخصیت منحصر به فرد باشد؟ چگونه می توان در طراحی مسکن واجد شخصیت، از خصوصیات منطقه و بستر آن بهره گرفت؟ به عبارتی شکلی برای مسکن پیشنهاد می شود که مخصوص به یک منطقه به خصوص بوده، منعکس کننده و پاسخگو به ویژگی های آن منطقه است.

روش اجرای پژوهش

روش تحقیق از نظر روش، تحلیلی- توصیفی است به این نحو که اطلاعات مربوط به منطقه و بستر به عنوان مبنایی جهت تحلیل و استخراج ویژگیهای مؤثر در یافتن راه کارهای قابل استفاده در طراحی مسکن مورد مطالعه قرار گرفته است. در ادامه با روش مطالعه موردی به تحلیل و گونه شناسی مسکن منطقه پرداخته شده است. روش تحقیق از نظر هدف، کاربردی است که نتایج پژوهش به عنوان مبنایی نظری و پیشنهادی عملی جهت طراحی مسکنی واجد هویت و شخصیت پیشنهاد می شود. روش گردآوری اطلاعات کتابخانه ای بوده است که با بررسی و تحلیل منابع موجود مرتبط با موضوع و مشاهده نمونه های مشابه صورت گرفته است. روش اجرای پژوهش بدین گونه بوده است که پس از مرحله اولیه تحقیق و جستجو در زمینه های موردنیاز، مفاهیم مشترک استخراج و گسترش داده شد و در مراحل بعدی مورد تحلیل و تفسیر قرار گرفت. در نهایت بستری نظری برای مباحث ساخت معماری فراهم شد و نتیجه گیری های مربوطه تدوین شد؛ که در واقع مدلی برای ارتباط سکونت، بستر و ویژگیهای واجد اهمیت آنهاست که می تواند منجر به بهبود وضعیت مسکن و بازیابی کیفیت های از دست رفته در حوزه مسکن گردد.

بحث و بررسی

واژه سکونت مفهومی وسیع تر از خانه را در بر می گیرد و سکونت خصوصی تنها یکی از شیوه های سکونت (بعد خصوصی) است. شولتز در کتاب مفهوم سکونت (شولتز ک. ن.، ۱۳۹۵) با ذکر چهار شیوه از سکونت در حقیقت به تاریخچه ای از سکونت از زمانی که انسان بر زمین پای گذاشته و با طبیعت به تعامل پرداخته، توجه می کند. در تقسیم بندی وی، سکونت به صورت طبیعی، سکونت مجتمع، سکونت عمومی، سکونت خصوصی ابعاد گوناگون سکونت را تشکیل می دهند. و شکل کالبدی آنها آبادی، فضای شهری، نهاد و خانه هستند که به همراهی یکدیگر محیط کل یعنی، جایی که سکونت به صورت های طبیعی، مجتمع، عمومی و خصوصی خود در آن رخ می دهد را به وجود می آورند.

جنبه های دوگانه سکونت

مسئله سکونت با مطالعه شیوه های چهارگانه و سطوح معماری وابسته به آنها به راه حل نهایی نخواهد رسید. برای رسیدن به تفاهمی عمومی نسبت به مسئله سکونت باید از امکان وجود وجه اشتراک بین چهار شیوه سکونت نیز جويا گردیم. پس از بررسی شیوه هایی که انسان اقدام به سکونت می کند، بررسی ریشه ای تر اهداف سکونت ضروری به نظر می رسد. به ویژه موضوع مورد مطالعه ما سکونت خصوصی که با هویت فردی مرتبط می شود از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

احراز هویت

برای اینکه بتوان هویت معماری را تعریف کرد باید ابتدا مفهوم هویت، تبیین گردد تا بتوان هویت معماری را تعریف نمود. هویت یک مفهوم است که از کیستی یک چیز پرسش می کند و با "شخصیت" تفاوت ماهوی دارد. زیرا "شخصیت" از کیستی عناصر سؤال می کند و به دنبال صفات ذاتی و جوهری آن عناصر که متعلق به آن است و متمایز از ادراک مخاطب می باشد. برخی این تفاوت را در نظر نمی گیرند و هویت را عینا همان شخصیت یا ماهیت فرض می کنند. به عبارتی معنا ویژگی مکان است در حالی که هویت به امری دوطرفه اطلاق می شود؛ یعنی تصویری در ذهن انسان است و شاخصهای در پدیده وجود دارد که وحدت این دو عامل، منجر به احراز هویت می گردد (حجت ۱۳۸۷). به عبارتی وحدت تصور ذهنی (توقع یا انتظار ذهنی) با عینیت را هویت می توان دانست. هویت معماری به این معناست که انسان به واسطه محیط ساخته شده می خواهد که خود را بشناسد و خودش را پیدا کند (دامپار، ۱۳۹۲). در این نوع مفهوم محیط ساخته شده یا به عبارتی معماری نقش یک آینه را برای انسان بازی می کند که انسان، بودن خود را در آن معنا می کند.

احراز هویت به مفهوم عام عبارت است از مودن محیطی «کل» تحت عنوان پرمعنا (شولتز ک. ن.، ۱۳۹۵، ص. ۲۲). به تعبیری دیگر احراز هویت انسانی عبارت است برقراری پیوندی پرمعنا با جهانی متشکل از چیزها. در داخل این گونه از کلیت، موضوعات یا چیزهای مشخص و آشنا الزاما با در اختیار گرفتن اهمیتی ویژه مطرح شده و یا به بیانی گشتالتی همچون «پیکرها» بر «زمین» ساده و کم ساختارتر می ایستند. در واقع چیزها هستند که به موضوعات پیوسته با احراز هویت انسان تبدیل می شوند. در همین اثنا انسان برای توفیق در پیشبرد اعمال خود بین آنها به تعیین موقعیت می

پردازد. هنگامی که احراز هویت مقصود خود را حول کیفیت چیزها متمرکز می‌گرداند، تعیین موقعیت ارتباطات فضایی بینابین آنها را منظور می‌دارد. البته بدیهی است که بدون احراز هویت واقعی به واسطه چیزها، تعیین موقعیت بین آنها ممکن بوده و به طریق مشابه ممکن است بدون مداخله کامل عملکرد تعیین موقعیت، توسط برخی از چیزها به هویت نیز رسید. پس توانایی در تمیز بین موضوعات احراز هویت و تعیین موقعیت به عنوان جنبه‌های دوگانه سکونت و وقوف بر این امر که باوجود حضور همواره این دو جنبه در صحنه ممکن است نیروی یک بنا بر اقتضای احوال بر دیگری پیشی گیرد از درجه بالای اهمیت برخوردار است. می‌توان گفت که انسان نه به صورت منفرد بلکه به عنوان بخشی از کلیتی واجد ساختار پا به عرصه حیات تهاده است. احراز هویت گشودگی و باز بودن به روی «شخصیت محیط» را نیز شامل می‌گردد. (شولتز ک. ن.، ۱۳۹۵) پس ما برای اتفاق افتادن سکونت، باید جهان گرد آمده در اطرافمان را بشناسیم و آثاری بسازیم که این جهان گرد آمده را به خوبی توضیح دهد. این گفته وابستگی هویتی اثر معماری به محیط را یادآور می‌شود و این وابستگی در هر ساختنی با هر مقیاسی وجود دارد. گرچه جهان بی مقدمه و به یکباره ارزانی گشته اما برای داشتن احساس در خانه بودن یعنی آسایش انسان ناچار است که به این وابستگی عینیت بخشیده و آن را قابل لمس سازد. (شولتز ک. ن.، ۱۳۹۵) به واسطه احراز هویت، آدمی بر جهانی و بالطبع بر هویتی چیره می‌شود. از نظریه احراز هویت می‌آموزیم که هویت در اصل عبارت است از درونی کردن چیزهایی که بر آنها وقوف رفته و در نتیجه رشد به گشودگی و باز بودن نسبت به آنچه در پیرامون ما واقع گشته موقوف می‌گردد.

تعیین موقعیت

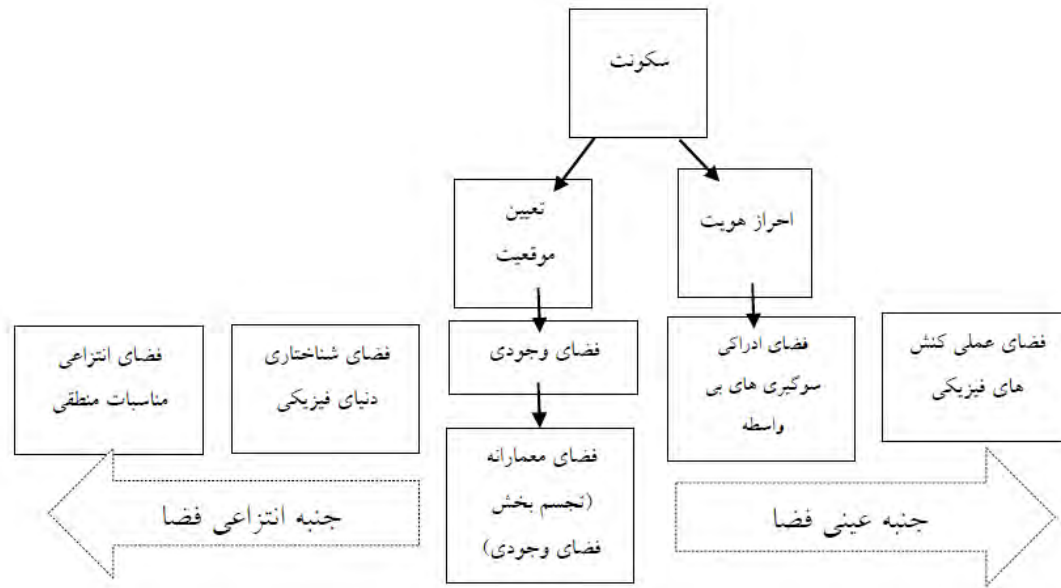
احراز هویت و تعیین موقعیت به همراه یکدیگر ساختار کلی سکونت و بالطبع منجر مشترک شیوه‌های چهارگانه آن را فراهم می‌آورند. احراز هویت هرگز از زندگی روزمره جدا نبوده و در مقابل همواره به اعمال ما بستگی داشته است. معمولاً هر عملی را که انجام می‌دهیم به تعیین موقعیت که عملی روان‌شناختی است مرتبط هست. بر اساس قاعده‌ای کلی می‌توان بر اعمال برحسب اهداف و مسیرها که به همراه یکدیگر زمینه کمابیش آشنا را به وجود می‌آورند وقوف یافت. به عبارت دیگر، آدمی بر اساس «تصویری محیطی» که به سازمان فضایی محیط بستگی دارد عمل می‌کند. کوین لینچ اظهار می‌دارد: «هر تصویر محیطی خوشایند به آن که دریابدش احساس بسیار مهم آسودگی خیال را ارزانی می‌دارد که در نقطه مقابل بیمی که هنگام عدم آگاهی از موقعیت به دل راه می‌یابد قرار می‌گیرد.» (شولتز ک. ن.، ۱۳۹۳) بدیهی است که تصویر بسته به موقعیت دچار تغییر می‌گردد، اما امکان آن نیز هست که بتوان یک پدیده‌شناسی عمومی در رابطه با تعیین موقعیت یا به عبارتی فضای وجودی را به کار بست. هدفی که مورد پیگیری این پدیده‌شناسی قرار می‌گیرد عبارت است از تشریح مفاهیم مرکز، مسیر و حوزه به شکلی مستقل از «مضامین قراردادی این سه واژه. در ادامه آنچه پیش از این ذکر شد باید افزود که احراز هویت به شکل مادی مکان بستگی داشته حال آنکه تعیین موقعیت به ادراک از نظام فضای آن مرتبط می‌گردد. علاوه بر این می‌توان گفت که جنبه‌های دوگانه مذکور بر عملکردهای معمارانه «تجسم» و «پذیرش» منطبق می‌باشند. بدین ترتیب، هر محیط در همان حال که جهت تحقق اعمالی مشخص

آنها را در خود پذیرا می‌گردد، مفاهیمی را نیز تجسم می‌بخشد. در صورت اسناد دادن تصور کلی هایدگر از چیز به مسئله سکونت می‌توان اظهار داشت، سکنی گزیدن در اصل عبارت است از جهانی از چیزها را به خود اختصاص دادن، امری که نه با تصورات مادی بلکه در قالب بنیهای در خدمت تعبیر معنا و مقصود گرد آمده توسط چیزهاست و زمانی که بر پیام آنها وقوف می‌یابیم به تحصیل جای پای هستی که همان سکونت باشد توفیق یافته ایم.

بدین ترتیب جنبه های دوگانه ذاتی سکونت بر ما آشکار می‌شوند: نخست کسب اقتدار در امر وقوف یافتن بر چیزهای مفروض (اعم از طبیعی یا مفروض)، و دوم ساختن آثاری که آنچه را که بر آن وقوف رفته در خود ضبط کرده و توضیح می‌دهند. این آثار در محدوده بررسی ما همان گونه که ذکر شد عبارت اند از آبادی، فضای شهری، نهاد و خانه.

فضای وجودی

ابزاری برای توضیح تعیین موقعیت به دلیلی اینکه یکی از جنبه های مهم سکونت تعیین موقعیت بین چیزهاست نظریه ای تحت عنوان نظریه فضای وجودی به تصور دقیق تر راجع به فضا و تعیین موقعیت و جایگاه سکونت خصوصی در لایه های ذهنی و شناختی انسان می‌پردازد. هدف از آوردن این قسمت آن است که با آگاهی بیشتر نسبت به ترازهای گوناگون موقعیت که در ذهن انسان شکل می‌گیرد، به رابطه آن با تعیین هویت بهتر پی ببریم و در ساخت معمارانه خود با آگاهی بیشتری به تعیین موقعیت پردازیم. مفاهیم گوناگونی برای فضا متصور است اما می‌توان میان پنج مفهوم فضا تمایز قائل شد: فضای عملی کنش های فیزیکی، فضای ادراکی سوگیری های بی واسطه، فضای وجودی که به تصویر ذهنی پایدار انسان از محیطش شکل میدهد، فضای شناختاری دنیای فیزیکی و فضای انتزاعی مناسبات منطقی محض. فضای عملی، آدمی را با محیط طبیعی و «زنده اش» یکی می‌کند. فضای ادراکی، اساس هویت او به عنوان یک شخص است. فضای وجودی او را به کلیتی اجتماعی و فرهنگی متعلق می‌کند، فضای شناختاری به این معناست که آدمی قادر به تفکر در باب فضاست و در نهایت، فضای منطقی، ابزاری برای توصیف فضاهای دیگر در اختیار ما می‌گذارد. آفرینش فضای معنادار همواره وظیفه متخصصانی چون سازندگان، معماران و طراحان بوده است. به نوعی می‌توان گفت، هر انسانی که مکانی را در محیط خود برای سکونت و زندگی برمی‌گزیند، آفریننده فضای معنادار است. او با همانند کردن محیط پیرامونش با مقاصد خود در عین حال که خود را با شرایط پیش رویش هم ساز می‌کند، آن محیط را با معنا می‌سازد. فضای معمارانه را می‌توان به مثابه تجسم بخشی به فضای وجودی بشر قلمداد کرد (شولتز ک. ن. ۱۳۹۳). ما فضای وجودی را به عنوان نظام به نسبت پایداری از تصورات ادراکی یا «تصویر» محیطی معنا کردیم. فضای وجودی با آنکه انتزاعی کلی از پدیده های متعدد مشابهی است، با این حال خصلتی عینی دارد. فضا شامل دو جنبه است که یکی «انتزاعی» و دیگری «عینی» است. جنبه انتزاعی از شامل تصورات کلی از نوع توپولوژیکال یا هندسی است و جنبه عینی به درک «عناصر محیطی» چون منظر طبیعی، منظر شهری، بناها و چیزهای فیزیکی اشاره دارد. نظریه فضای وجودی باید متشکل از هر دوی این جنبه ها باشد.



رابطه میان سکونت و مفاهیم گوناگون فضا (نگارنده)

عناصر فضای وجودی عبارت اند از مراکز یا مکان ها (مجاورت)، جهت‌ها یا مسیرها (تداوم) و نواحی یا قلمروها (محصور کردن). (شولتز ک. ن.، ۱۳۹۳) انسان برای سوگیری منجر به تعیین موقعیت پیش از هر چیز احتیاج به فهم این عناصر و مناسبات بین آنها دارد.

هدف یا مرکز یا مکان شکل دهنده اصلی فضای وجودی است. زندگی بشر همواره به مراکزی که صحنه اجرای اعمال بسیار مهم او واقع می شوند وابسته بوده است. مراکز را می توان در کلیه سطوح محیطی یافت؛ از این آبادی مرکز ورود به چشم انداز طبیعی، میدان مرکز دیدار در داخل آبادی، نهاد مرکز توضیح بر بافت ساختمانی، و خانه مرکزی برای زندگی خصوصی را تشکیل می دهند (habib & sahlaf, ۲۰۱۲). در کل می توان گفت که مرکز در تضاد با جهان ناشناخته و شاید هراس انگیز پیرامون واقع شده و معرف شناخته شده است. در نتیجه آدمی همواره مرکزی را برای کل عالم متصور بوده است. از آنجا که هر مرکز درون و بیرونی را شامل شده و یا به عبارتی معرف اعمال ورود و خروج است، لذا راه یا مسیر الزاما به عنوان متمم آن عمل می کند. راهها در تمامی سطوح حرکتی حضور داشته و معرف امکان حرکت اند که در مقابل تجربه «گم شدن» قرار می گیرد. جهات جغرافیایی نیز مختصات جبلی جهان شناخته شده اند. بدین ترتیب، جهات اصلی در مقوله تعیین موقعیت به منظومه‌ای راهنما بدل می شوند.

می توانیم چنین بگوییم که تصورات سازمان یافته ابتدایی شامل استقرار مراکز یا مکان ها (مجاورت)، جهت ها یا مسیرها (تداوم) و نواحی یا قلمروها (محصور کردن) می باشند. مفهوم مکان اشاره به یک درون و یک بیرون دارد و به طور معمول فضای وجودی شامل مکان های بسیاری است. از این رو هر مکان درون بافت وسیع تری قرار گرفته و به طور مجزا قابل فهم نیست. کیفیت پیکره‌های مراکز و مسیرها، «زمینه ای» ساده تر جهت استقرار آنها را ایجاد می کند. بنابراین، تصویر محیطی انسان شامل حوزه هایی کمابیش وسیع می گردد که توسط نوعی یکنواختی کیفی تمیز داده می

شوند. ما متناسب با این حوزه ها که دارای نقشی وحدت آفرین در فضای وجودی اند و در داخل آنها به تعیین موقعیت می پردازیم. آنها شبکه مسیرها را تکمیل کرده و از آن «فضا» می سازند. اگر به سرزمینی که در آن زندگی می کنیم و یا به تمامی کره خاک بیندیشیم، در وهله نخست اندیشه مان به سمت این حوزه ها یعنی به زمین های مزروعی، دریاچه ها، دشت ها، کوهستان ها و اقیانوس ها که با یکدیگر موزاییک یکدستی را پدید می آورند معطوف گشته است. پس تعیین هویت مفهوم ساختار بخشیدن به محیط در قالب حوزه ها با توسل به مسیرها و مراکز را از آن خود می سازد. عناصر تشکیل دهنده هر حوزه آشکارا «کشش» ها و آهنگ هایی را در اختیار می گیرند، اما با این تفصیل آنچه به حوزه شخصیت می بخشد همانا حال و هوا یا «جو» است. «جو» یکی از موضوعات عمومی که منظور احراز هویت را فراهم می کند بوده، و اکنون در می یابیم که تعیین موقعیت در حوزه ای که جو را در اختیار دارد هستی آدمی را در جهان کامل می کند و آثار معماری در تمامی سطوح محیطی می باید نظامی فضایی از این قماش را در اختیار گیرند؛ نظامی که در عین وابستگی به فضای طبیعی با الگوهای اعمال بشری نیز مطابقت دارند (شولتز ک. ن، ۱۳۹۵، ص. ۳۹) در مورد بحث خانه توجه به چنین تصویری محیطی در ذهن انسان ضروری به نظر می رسد.

اگر مسئله فضای وجودی را از دیدگاه عینی تری ببینیم، در می یابیم که این عناصر در ترازهای جداگانه های درون سلسله مراتبی که گسترده ترین آنها تراز «جغرافیایی» و منظر طبیعی است ظاهر می شوند، در حالی که در نقطه مقابل این سلسله مراتب، نظامی از اسباب و اثاثیه و اشیای حتی کوچکتر قرار دارد. این ترازها به وسیله محیط موجود و طبیعت انسانی مشخص می شوند. در حقیقت تجسم این که محیط ما محیطی «پیوسته» است، نادرست است. ترازهای فضای وجودی را می توان به ترتیب تراز جغرافیایی، تراز منظر (چشم انداز)، تراز شهری، خانه، اسباب و اثاثیه و دست دانست. ترازهای چیز، سکونت و طبیعت ویژگی های کلی فضای وجودی هستند. اگر بخواهیم مسکن را در نسبت با هستی انسان و مباحث مطرح شده تا بدین جا بررسی کنیم، باید ابتدا به این نکته توجه کنیم که چون درک بشر از محیط خود وابستگی کامل به موضوع مراکز محیطی و ارتباط های ذهنی - عینی آنها با یکدیگر دارد، اهمیت خانه به منزله اولین و مهم ترین نقطه و مرکز در جهان برای انسان جایگاهی بسیار مهم می یابد، به نحوی که می توان خانه را مرکز دنیای فرد نامید. در واقع، فرد دنیای ناشناخته و تا حدی هراس انگیز بیرون از خانه را به شرطی می شناسد که خانه نقطه عطف و تنها مرکز شناخته شده و مطمئن جهان باشد. لذا او خود را در خانه «محور جهان می یابد و در این قلمروی ذهنی، به ادراک و شناخت جهان می پردازد. این امر مبین این واقعیت است که خانه از نظر محیطی و فضایی نقطه معلوم و ثابت و مهم تر از همه، معیار شناخت هستی و جهان است.

تبیین مفهوم منطقه به عنوان بستری هویت بخش

یونا فریدمن در کتاب "منطقه چیست؟" (فریدمن، ۱۳۷۸) با طرح پرسش هایی به تعریف مفهوم منطقه پرداخته است. وی در این کتاب ابتدا منطقه را به جایی نسبت می دهد که دارای مرز باشد. این مرز می تواند عوامل طبیعی مانند دره، کوه، دریا و ... باشند. عامل دیگری که به مرزبندی منطقه می انجامد آب و هواست که با تفاوت آب و هوا مناطق از هم

تمتایز می شوند. سؤال بعدی وی این است که یک منطقه با چه چیزی زندگی می کند که منجر به تعریف یک منطقه اقتصادی می شود. و عامل دیگری که وی مورد توجه قرار می دهد عامل فرهنگ است. تقسیم بندی دیگر وی از نظر تأمین معاش است و بیان می شود که یک منطقه حقیقتاً خودمختار نیست، مگر آنکه بتواند بدون مراجعه به خارج، خود را تغذیه کند و اینکه بتواند حداقل معاش ساکنانش را فراهم آورد. به همین سبب یک شهر نمی تواند به تنهایی "یک منطقه را تشکیل دهد. یک منطقه همیشه و لافل یک حوزه روستایی شامل می گردد (بدین معنی که همواره بخشی از منطقه پوشش زراعی دارد) (فریدمن، ۱۳۷۸). ریجن در اصل و ریشه خود به معنای خط، جهت و نیز ناحیه و بخش است، و فعل آن **Regie** به معنای جهت دادن و جهت بخشیدن بوده است. از دیگر سو این واژه با **Regere** مرتبط است که به معنای حکم راندن و اداره کردن بوده است. این واژه اساساً مفهومی جغرافیایی به خود گرفته و به معنای یک منطقه اداری، بخش مشخصی از جهان، قلمرو پادشاهی و کشور بوده است. اما آنچه مشخصه ریجن است داشتن خصلت و خصوصیتی است مبتنی بر مکان که آن را ویژه و مستحق **Region** بودن می کند، و در مقابل دیگر ریجن ها تمایز می سازد. بنابراین ریجیونال "هر آن چیزی است که خصلت ویژه منطقه را داراست. می توان منطقه را از پائین به بالا، از کوچکترین واحد اسکان انسانی، برحسب کارکردها، فعالیت ها و منافع و یا عمدتاً از بالا به پائین برحسب شکل زمین، آب و هوا و فعل و انفعالات فیزیکی تعریف نمود. هر ناحیه به قلمروها، مناطق و زیر مناطق تقسیم می شود، و این واحدها مجموعه هایی را تشکیل میدهند که کم و بیش به لحاظ الگو متمایزند. ساختار زمین شناسی، خاک، موقعیت، آب و هوا، نباتات و حیات حیوانی آنها را از دیگر مجموعه ها را متمایز می سازد. عامل بسیار مهم دیگری که به آن اشاره شد فرهنگ است که شامل اشتراکاتی در زبان، رسوم و در مجموع مقرراتی رفتاری هستند که ما فرهنگ می نامیم و اصل آن در تاریخ هر منطقه یافت می شود. فرهنگ منطقه ای اغلب برای کسانی که از دیگر جاها می آیند، قابل رؤیت نیست. از اشکال کمتر نمایان فرهنگ می توان مواردی چون شیوه زیست در اجتماعات (که بنا به فرهنگ ها، تفاوت های عمده دارند)، شیوه کار کردن (روش های اجرایی در یک منطقه در مکانهای دیگر تکرار نمی شوند)، شیوه گذران وقت، مفهوم افتخار و عشق حقیقی و بسیاری دیگر از اعمال که در نخستین دید از دسترس ما دور هستند، را نام برد. بنابراین منطقه خصوصیات ویژه خود داراست: خصوصیات محیطی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فریدمن، ۱۹۲۳، ۲۳-۶۷) و در نهایت منطقه، یک ناحیه جغرافیایی نسبتاً وسیع از یک کشور یا قاره است که دارای ویژگی های طبیعی و یا انسانی متمایزی نسبت به مناطق همسایه باشد (شکوئی، ۱۳۸۷، ص. ۲۷۰). به محض اضافه شدن انسان به این تصویر، تفاوت میان نواحی ظریف تر و متعدد می شود؛ زیرا قوانین، آئین ها، شیوهها، الگوهای زندگی اجتماعی، اشکال معماری، انواع روستاها و شهرها، تبدیل منظر بکر به منظر کشاورزی با الگوهای منتظم و باغداری حساب شده توسط انسان (اشاره به شیوه های سکونت)، عناصر جدید تمایز هستند که موجد افتراق مناطق از یکدیگر می شوند (مامفور. ۱۳۸۵، ص. ۴۷۷). صرفاً با بررسی مبانی جغرافیائی نمی توان از آنچه به لحاظ اجتماعی محتمل الوقوع است خبر داد؛ زیرا پدیده های اجتماعی پدیده های در حال تکوین بوده و ضرورتاً شامل عناصری از دیگر مناطق جغرافیایی و فرهنگ

ها و لایه های از تجارب تاریخی و ترکیبی جدید به شمار می روند، که در مجتمع صرف جغرافیائی تبلور نمی یابند (مامفورد، ۱۳۸۵).

تبیین جایگاه منطقه در نظریه فضای وجودی

ما فضای وجودی را به عنوان نظام به نسبت پایداری از تصورات ادراکی یا «تصویر» محیطی معنا کردیم. فضای وجودی با آنکه انتزاعی کلی از پدیده های متعدد مشابهی است، با این حال علاوه بر جنبه انتزاعی، خصلتی عینی دارد. جنبه انتزاعی شامل تصورات کلی از نوع توپولوژیکال یا هندسی است و جنبه عینی به درک «عناصر محیطی» چون منظر طبیعی، منظر شهری، بناها و چیزهای فیزیکی اشاره دارد. این تصویر نسبتاً پایدار محیطی شامل استقرار مراکز یا مکان ها (مجاورت)، جهتها یا مسیرها (تداوم) و نواحی یا قلمروها (محصور کردن) می باشند. عناصر فضای وجودی در ترازهای جداگانه ای درون سلسله مراتبی که گسترده ترین آنها تراز «جغرافیایی» و منظر طبیعی است ظاهر می شوند (شولتز ک. ن.، ۱۳۹۳، ص. ۳۳). ساختار تراز جغرافیایی را می توان مرتبط با قلمرو یا نواحی (محصور کردن) دانست. مسیرها محیط انسان را به نواحی کم و بیش شناخته‌های تقسیم می کنند. ما چنین نواحی ای که به طور کیفی متمایزند را قلمرو نامیده می شوند. قلمروهای شناخته، با عالم به نسبت ناشناخته احاطه شده اند، که خصلت تصویری آنها به وسیله جهت های اصلی شمال، جنوب، شرق و غرب و آنچه ما از علم جغرافیا آموخته ایم مشخص شده است. (شولتز، ۱۳۹۳، ص. ۲۸) قلمروها را می توان به روش های مختلف مشخص کرد. گاهی با عناصر طبیعی نیرومندی از قبیل خطوط ساحلی، رودخانه ها و تپه ها که کوبین لینچ آنها را لبه ها می نامد، محدود شده اند. گاهی قلمروها توسط فعالیت های ویژه انسان که در ناحیه ای عملی شده اند از قبیل کشاورزی یا سکونت که «بافت» خاصی را پدید می آورند، معین می شوند. اوضاع اجتماعی نیز ممکن است خصلت قلمرو را تعیین کنند، آن گونه که حدود شرقی و غربی بسیاری از شهرها نشانه این امر هستند. اغلب عوامل گوناگونی کنار هم می آیند تا تصویر قلمروهای مجزا را تقویت کنند. در مقیاس وسیع تر حتی اقلیم، قلمروهای قابل تفکیکی را پدید می آورد که به معنای دقیق تجربه شده اند. بنابراین روشن است که عوامل فیزیکی و عملکردی هم چنین اجتماعی و فرهنگی؛ یعنی همان موضوعات بنیادی ای که بشر به سوی آنها گرایش دارد، بر تصویر انسان از قلمروها مؤثر است. (شولتز، ۱۳۹۳، ص. ۲۹) با توجه به گفته ی بالا و اینکه ساختار خانه در اصل همچون یک مکان است و به همین دلیل نیز شامل یک ساختار درونی است که با چندین مکان فرعی و مسیرهای ارتباطی از هم متمایز شده اند. به دلیل اینکه خانه تابعی از مکان است ما می توانیم گذار منطقی ای از قلمرویی مشرف بر منظر تا مسیر مشرف بر شهر تا مکان مشرف بر خانه را دنبال کنیم. ویژگی منطقه ای، خاصیت ضروری هر معماری معتبر است. از آنجا که تمام ساختمانها بخشی از اینجای متعین را شکل می دهند، نمی توانند همه جا مانند هم باشند، بلکه باید ویژگی های خاص مکان معینی را در بر داشته باشند. از زمان های دیرین این ویژگی به عنوان حال و هوا شناخته شده است و ساختمان های تاریخی، گرچه به سبکی عام تعلق داشته اند اما معمولاً دارای حال و هوای محلی مشخصی بودند. (شولتز ۱۳۸۶). پس ما در اینجا می توانیم منطقه را به عنوان یک کل) که دارای خصوصیات فیزیکی و عملکردی و اجتماعی و فرهنگی متمایز است را متناظر با تراز جغرافیایی بدانیم که تراز سکونت به عنوان زیر مجموعه

ای از آن تحت تأثیر خصوصیات و عوامل متمایز کننده آن است و به عنوان تکمیل کننده نمودار ترازهای فضای وجودی رابطه مسکن و منطقه بدین صورت روشن می شود.

ش



از دیگر نکاتی که می توان از معماری گذشته منطقه آموخت شروع کردن از طبیعت و زمین نگاری است؛ داشتن این نگاه که بنا افزوده ای است که بر طبیعت اضافه میشود و باید با آن به گفتگو پردازد است. این گفتگو می تواند از طریق توجه به چشم اندازها و آوردن بیرون به درون، استفاده از مصالح زمین به صورت طبیعی و استفاده از کیفیات بساوایی آن صورت پذیرد. و در مورد فن ساخت نیز می توان از میان روش های آزموده شده در منطقه و روش های روز دست به گلچین کردن و ترکیب زد. از دیگر مسائل حائز اهمیت، نمایان بودن سازه و شیوه برپایی آن است که بر خوانایی و صداقت بنا اضافه می کند.

در مورد سازمان فضایی مسکن باید گفت که: شاید بتوان با احیای فضایی مرکزی به عنوان میان خانه، فضای حیاط و هال را دوباره احیا کرد. می توان با ایجاد فضاهایی با توان ترکیب با فضاهای مجاور بر بعد جمعی خانواده تأکید کرد و نیز می توان با توجه به جداره ها و طراحی مخصوص هرکدام به فضاهای محاط در آنها تشخص بخشید.

از نکات برآمده از مطالعات صورت گرفته در این پژوهش، می توان مراحل طراحی منطقه گرا را به این صورت خلاصه و فهرست کرد:

- ۱- آغاز با طبیعت و زمین در مقیاس منطقه، شهر و محله و سایت ۲- توجه به المان های هویتی منطقه، محله و سایت که می تواند بیرون را به درون بیاورد. ۳- زمین نگاری محدوده و سایت ۴- جانمایی ساختمان آن گونه که در سایت مناسب است و جهت گیری ساختمان ها با توجه به آسمان و نور و چشم انداز و برنامه ریزی سایت به گونه ای که بر عناصر هویت بخشش تأکید شود. ۵- تعریف فضاهای درون با توجه به نیازهای خانواده و چیدمان آنها با توجه به آسمان و نور و چشم انداز ۶- اختصاص فضایی برای قلب خانه و تأکید بر فضاهای دارای توان ترکیب فضایی ۷- تشخص بخشی به فضاها از طریق توجه به جداره ها و ارتفاع.

- ابل، ک. (۱۳۸۷). معماری و هویت. (ف. حبیب، مترجم). تهران: نشر دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
- اردلان، ن. (۱۳۹۰). حس وحدت؛ نقش سنت در معماری ایرانی. (و. جلیلی، مترجم). تهران: علم معمار.
- آشوری، د. (بدون تاریخ). تعریف ها و مفهوم فرهنگ.
- آهنی، ف. (۱۳۹۱، بهار). منطقه گرایی انتقادی در معماری: ریشه ها و گرایش ها. جستارهای شهرسازی، ۷۰-۷۵.
- ایلکا، ش. م. (۱۳۹۴). تبیین مفهوم مسکن و سکونت در رویکرد پدیدارشناسی و رهیافت پارادایم های فرهنگی زیستی، مدیریت شهری. ۱۶۵-۱۸۸.
- بانی مسعود، ا. (۱۳۸۸). معماری معاصر ایران، تهران: نشر هنر و معماری قرن.
- براتی، ن. (۱۳۸۲، زمستان). بازشناسی مفهوم خانه در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی. (ف. هنر، تدوین) فصلنامه خیال، ۸، ۲۴-۵۶.
- پالاسما، ی. (۱۳۹۶). چشمان پوست: معماری و ادراکات حسی. (ر. قدس، مترجم)، تهران: گنج هنر.
- حائری مازندرانی، م. (۱۳۸۸). خانه، فرهنگ، طبیعت. تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.

- حجت, م. (۳۸۷). آشیانی برای مرغ بام ملکوت. آینه خیال ۹, ۸۴-۸۸.
- حسینی, م. ذ. (۱۳۹۶). مفهوم سازی سبک زندگی فرهنگی جامعه پژوهی فرهنگی ۲۳-۴۵.
- دامپیار. س. (۱۳۹۲). رابطه وجوه ادراکی انسان با عوامل هویت بخش در معماری، مسکن و محیط روستا، ۹۱-۱۱۷.
- در کوش, س.ع. (۱۳۷۷). نقش مسکن به عنوان یک نوع دارایی و امنیت اقتصادی برای خانوار ایرانی. معماری و شهرسازی ۵۵-۶۴ دهخدا. ع. (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.
- راپاپورت, ا. (۱۳۸۲). زمستان. خاستگاه های فرهنگی معماری. (ص. آ. بانک, تدوین) فصلنامه خیال, ۹۸-۵۶۸.
- راپاپورت, آ. (۱۳۸۸). انسان شناسی مسکن. (خ. افضلیان, مترجم) مشهد: کتابکده کسری
- شار, آ. (۱۳۹۱). هایدگر برای معماران؛ تأملی بر سنت معماری مدرن (نسخه دوم). (ر. ا. نژاد, مترجم) انتشارات طحان
- شایان. ح. (۱۳۸۵). شوشتر نو: تداوم فرهنگ در کالبدامروز. معماری و فرهنگ.
- شایان, ح. (۱۳۸۸, تابستان). مفاهیم طراحی در زمینه های بیگانه نشریه هنرهای زیبا, ۳۸, ۴۹-۶۰.
- شکوئی ح. (۱۳۸۷). اندیشه های نو در فلسفه جغرافیا. تهران: گیتاشناسی.
- شولتز. ک. ن. (۱۳۸۶). ریشه های معماری مدرن. تهران: انتشارات شهیدی
- شولتز. ک. ن. (۱۳۹۳). وجود، فضا و معماری. (پ. مجابی, تدوین, & ون. برازجانی, مترجم). تهران: پرهام نقش.
- شولتز. ک. ن. (۱۳۹۵). مفهوم سکونت به سوی معماری تمثیلی (م. امیریاراحمدی, مترجم). تهران: نشر آگه.
- شولتز, ک. ن. (۱۳۸۸). روح مکان: به سوی پدیدارشناسی معماری. (م. شیرازی, مترجم), تهران: انتشارات رخداندنو شولتز, ک. ن. (۱۳۸۹). معنا در معماری غرب. (م. ر. زاده, تدوین, و ق. ب. مهرداد, مترجم), تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- عظیمی. ن... (۱۳۹۲). تحلیل جغرافیایی الگوهای شکل شهری در ایران. مطالعات شهری ۸۹-۱۱۱.
- عظیمی, ن. س. (۱۳۹۳). تحلیل جغرافیایی الگوهای شکل شهری در ایران. مطالعات شهری ۸۹-۱۰۱.

- فریدمن، ی. (۱۳۷۸). منطقه چیست؟. (م. حبیبی، مترجم) مرکز تحقیقات راه و ساختمان.
- فلاحت، ش. (۱۳۸۹، تابستان). تحولات مفهوم طبیعت و نقش آن در شکل‌گیری فضای معماری. نشریه هنرهای زیبا، ۳۷-۴۵.
- کاپرا، ف. (۱۳۹۱). پیوندهای پنهان. (م. حریری، مترجم)، تهران: نشر نی.
- النگ، ج. (۱۳۸۸). آفرینش نظریه معماری، نقش علوم رفتاری در طراحی محیط. (ع.ع. فر، مترجم) تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مامفورد، ل. (۱۳۸۵). فرهنگ شهرها. (ع.ا. مقدم، مترجم) تهران، مرکز تحقیقات معماری و شهرسازی
- محمدرضا مهدوی نژاد، محمدرضا بمانیان و ندا خاکسار. (۱۳۸۹). هویت معماری: تبیین معنای هویت در دوره‌های پیشامدرن، مدرن و فرامدرن، هویت شهر، ۷، ۱۱۳-۱۲۲.
- مختاباد، ق. ب. (۱۳۹۲). جستاری بر تبیین دیدگاه‌های منطقه‌گرایی و سیر تحول آن‌ها در معماری معاصر. نقش جهان، ۷-۱۸.
- مقتدایی، م. (۱۳۸۵). هویت کالبدی شهر تهران: انتشارات مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن.
- نسیت، ک. (۱۳۸۶). نظریه‌های پسامدرن در معماری. (م. شیرازی، مترجم). تهران: انتشارات نی.
- نقیزاده، م. (۱۳۸۲). مفهوم و مراتب فضای کیفی. خیال، ۸، ۹۸-۱۱۰.
- نیلاندر، ا. (۱۳۹۰)، معماری خانه. (م. فلاحت، مترجم) زنجان: دانشگاه زنجان.

- Faramarz Hssan Pour, M. L. (۲۰۱۳). The THEoretical Inapplicability of Regionalism to Analysing Architectural
- Aspects of Islamic Shrines in Iran in the last Two Centuries.
- Frampton. (۱۹۸۳). Prospects for a Critical Regionalism. Perspecta, ۱۴۷-۱۶۲.
- Frampton, K. (۱۹۸۰). Ten Point on an architecture of regionalism: a provisional polemic. university of teagas.
- habib, f., & sahhaf, m. (۲۰۱۲). Christian Norberg-Schulz and the Existential Space. International Journal of
- Architecture and Urban Development, ۴۵-۵۰.
- Tzonis, L. L. (۲۰۰۳). Critical regionalism: architecture and identity in a globalized world. prestel Verleg.

